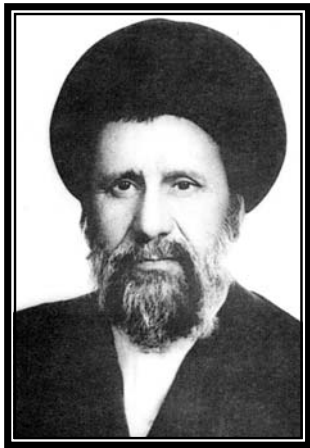


## استاد سید علینقی امین



روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۴، پنجمین سالگرد درگذشت عالم ربّانی زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین متخلص به ابن امین (۱۲۹۷-۱۳۷۹) است که سی عنوان تألیفات و آثارش نام او را برای همیشه زنده نگاه خواهد داشت. زندگانی‌نامه‌ی استاد امین در ده‌ها مرجع رجالی و کتاب‌شناختی از جمله یادنامه‌اش (به‌همت احمد نیکوهمّت) و جلد نهم **دایره‌المعارف تشیع** (زیر نظر استاد احمد صدر حاج سیدجوادی) چاپ شده است. با تشکر از نویسندگان و علاقه‌مندان که آثاری تازه به‌مناسبت پنجمین سالگرد استاد به ما فرستاده‌اند، چاپ آن‌ها را به **نامواری امین** سال ۱۳۸۴ موکول می‌کنیم و در این ویژه‌نامه‌ی «شعر کلاسیک معاصر ایران» از میان اشعاری که بیش از یک‌صد شاعر معاصر در رثای استاد امین ساخته‌اند، تنها از باب ارائه‌ی نمونه‌هایی دیگر از شعر کلاسیک معاصر، سه شعر، یکی از ادیب برومند و دیگری از نظم‌ی تبریزی و سومی از دکتر قدم‌علی سرّامی را برای نمونه چاپ می‌کنیم:

«تاریخ وفات استاد امین به سال قمری»  
رخت از این غمخانه بست «ابن امین»  
رفت و ما را سینه خست ابن امین  
جای او را هر که می‌پرسد بگوی:  
پیش پیغمبر نشست ابن امین  
عشق می‌ورزید با آل علی  
جز به آن‌ها دل نبست ابن امین  
او به نظم و نثر خود جز حق نگفت  
بود مردی حق‌پرست، ابن امین  
تن قفس بوده‌ست با مرغ دلش  
زین قفس روزی که رست ابن امین  
گفت «نظمی» از پی تاریخ وی:  
«مُرد، از هستی گسست ابن امین»  
۱۴۲۱ قمری

□□□

### دکتر قدم‌علی سرّامی

«گنجور امین، گنج پنهان»

نی، باز به‌سوی نیستان رفت  
گوشی گسترده و بی‌زبان رفت  
خاموش شد آن خروش روشن  
چاووشی‌خوان کاروان رفت  
سربازی عاشقانه‌یی داشت  
این شعله که آستین‌فشان رفت  
بنویس به سنگ، «پرسشی هست:  
جز گور کجا که می‌توان رفت!؟  
ای راه‌روان این گذرگاه!  
باید هم از این جهان رفت  
من هیچ نمرده‌ام، بدین مرگ  
مرغی ز قفس به آشیان رفت  
دستانزن گم‌شدن چرایی؟  
رازی پس پرده‌ی گمان رفت  
تا کی ز نهفت سر برآرد!  
آنک به مشیمه‌ی زمان رفت

تا زمان بودست آری بود کردارش چنان  
تاجهان باقی‌ست باری هست رفتارش چنین  
پس چه‌سود از آه و افغان در عزای آن عزیز  
ویژه کآن فرزانه بودی مرشد دنیا و دین  
غم مخور کآن مرد عارف با دلی آسوده رفت  
در پناه رأفت و غفران رب‌العالمین  
با «ادیب» ای جان من، همه‌شو و رحمت فرست  
بر روان پاک مرد علم و دین «ابن امین»

□□□



### نظمی تبریزی

«ماده‌ی تاریخ رحلت استاد امین به سال شمسی»

آه! کز درگذشت «ابن امین»  
دیده و دل، پرآب گشت و غمین  
چرخ یغماگر، آن گرامی گنج  
رایگان برد، اگرچه بود ثمین  
سیر و صورت نکو که نکوست  
داده‌بودش خدا هم آن و هم این  
او ز مُردن نمی‌شود فانی  
گنج، باقی بود به زیر زمین  
او به تیر قضا نشانه نشد  
همه را هست این کمان و کمین  
تا به ترحیل آن بزرگ استاد  
نالہ برخاست از یسار و یمین  
کلک «نظمی» به سال تاریخش  
زد رقم: «ای دریغ ابن امین»  
۱۳۷۹ شمسی



### ادیب برومند

تسلیت گویم تو را ای مشفق مهرآفرین  
در غم مرگ پدر، آن دانشمند گزین  
کرده غم‌های توأم، خونین‌دل و اندوهمند  
کرده آلام توأم، افسرده و اندوهگین  
در شکنج دوستان، دل کی تواند آرمید؟  
در خزان بوستان، دل چون نخواهدش حزین  
باری از حال تو در این سخت ماتم آگهم  
کز پدر بهتر کجا یابی عزیزِ نازنین؟  
هم مری، هم مشوّق، هم نماد آبروی  
هم ره‌آموز پسر تا روزگار واپسین  
ویژه آن دانا پدر کز علم و دانش وانهاد  
دانشی مردی خلف هم‌چون تو پوری بافرین  
آن که گنجی شایگان بود از موارث کهن  
کی عجب کز وی برآید پُربها درّی ثمین  
آن پدر بود از شئون علم فردی بی‌مثال  
وین پسر هست از فنون فضل، مردی بی‌قرین  
آن پدر بود از رموز علم و عرفان نکته‌یاب  
وین پسر هست از فصول شعرو حکمت خرده‌بین  
کوچ از این دنیای فانی سرنوشت آدمی‌ست  
بی‌وفایی شیوه‌ی این عشو‌ساز مه‌جبین  
کام بگشاید اجل چون ازدها از بهر خلق  
نزد او یکسان بود شاه و گدای ره‌نشین  
دامیار دهر در هر لحظه بگشاید کمان  
بهر صید خلق و در هر گوشه بنماید کمین



عشق است بهای لحظه‌ها، عشق بی‌او، همه عمر، رایگان رفت او خانه خدا و ماندگار است غم نیست که یک دو میهمان رفت بهمین تو جاودان بماناد هم آمده بود اگر فلان، رفت ای نامده چون طلوع فردا امروز، غروب، نغمه‌خوان رفت القصه گره به کوری افتاد پاسخی آورد و چیستان رفت ماری که نشسته بود بر گنج چنبر بازان، رسن‌زنان رفت **گنجور امین گنج پنهان در نام خزید و بی‌نشان رفت گنجی پیدا از او به جا ماند هر چند ز دیده‌ها نهان رفت استاد امین! تو در میان باش بر جای پدر که از میان رفت خواندم خط جای پای او را: «می‌باید باز هم چنان رفت تا بشکافیم سقف افلاک باید تا اوج کهکشانش رفت» سر خط امان - امین! همین است بی‌شکوه، نی‌ام به نیستان رفت**

فردایی و دیر خواهد آمد امروز چه زود و ناگهان رفت در خاک شدیم و یار با ماست چونین تقدیر آسمان رفت» عیاری بود و شیروانه بر بام رسید و نردبان رفت شطرنج شبانه‌روز جاری‌ست تنها یکی از پیادگان رفت اما چه پیاده‌یی! تهمتن گفتی از راه هفت‌خوان رفت تا خوان ششم رسید و آن‌گاه فرزین شد و مطلق‌العنان رفت هفتم، بازی به سر رسانید شد مات و به کام مهره‌دان رفت میدان سپیدی و سیاهی‌ست باری چون این رسید، آن رفت گریگ آمد و گله خوابناک است هم سگ جان داد و هم شبان رفت یک‌یک بدرید و در من افتاد تا بم نرسید و با توان رفت تا کی به تو افتد این جهان‌خوار؟ اشتر جان کند و ساروان رفت

